

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السلام علیک یا ابا عبدالله و علی ارواح التي حلت بفنائک علیک مٹا سلام الله ابدًا ما بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین»

«یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزاً عظیماً.»

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك. اللهم العن الاصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله. اللهم العنهم جميعاً.»

بحث در استدلال به صحیحہ محمد بن مسلم بود برای طهارت ظرفی که یغسل فيه الشيء المتنجس او النجس. برای این استدلال گفتیم تقارب اربعه یا خمسة وجود دارد.

ادامه بررسی تقریب اول: (2:28)

تقریب اول این بود که این روایت دو مقدمه دارد. این روایت دلالت می‌کند بر این که این مرکن که در روایت محمد بن مسلم هست، پاک است منتها امر دائر است که این پاکی آیا به خاطر انغسال مرکن است یا به خاطر تبعیت است. روایت عمار سبابطی از آن استفاده می‌شود که ظرف هر چه بوده باشد، عند التنجس باید ثلاث مرات شسته بشود. ضمّ آن روایت به این روایت نشان می‌دهد که این جا از باب انغسال نیست چون در این جا فرمود مرتین بشور. پس قهراً وقتی که احتمال انغسال از بین رفت باید بگویم از راه تبعیت است. این استدلال بود.

اشکالات تقریب اول: (3:34)

این استدلال هم به مقدمه‌ی ثانیه‌اش اشکال هست و هم به مقدمه اولی.

اشکال اول:

اما اشکال به مقدمه ثانیه که دیروز عرض کردیم این بود که آن روایت عمار نمی‌تواند کاشف از این تردد باشد و معین این تردد باشد. چون در روایت عمار، کوز و اناء ذکر شده و در روایت محمد بن مسلم مرکن ذکر شده. اگر شما روایت عمار را جامع بگیرید یعنی بگویید سؤال از کوز و اناء که شده از باب مثال است و هدف عمار از سؤالش این است که آقا یک ظرفی متنجس شده، چه جور باید آب کشید. مثلاً یک کسی می‌آید آقا من پیراهنم خونی شده و می‌خواهم نماز بخوانم. معلوم است که پیراهن در مقابل شلوار مقصودش نیست که حالا اگر شلوار خونی شد، نماز با آن اشکالی ندارد. منظورش لباس است. این جا هم که می‌گوید اناء و کوز که گفته مقصودش ظرف است. پس آن روایت

مطلقاً دارد می‌گوید هر ظرفی. این روایت محمد بن مسلم در خصوص مرکن هست. پس این روایت محمد بن مسلم اخص مطلق می‌شود. بنابراین از آن تخصیص می‌زنیم و می‌گوییم مرکن که متنجس بشود به خاطر تطهیر، این بالانگسال و با همین دو دفعه شستن پاک می‌شود و اما اگر در مقام تطهیر نبود ثلاث مرات باید شسته شود. پس تخصیص می‌زنیم. خب این یک راه است که از مزاق محقق خویی قدس سره استفاده می‌شود که ایشان چنین مزاقی دارد و لذا قائل است به این که در ظرف تطهیر به سه بار است، اما در مرکن همین دوبار برای تطهیر کفایت می‌کند. این یک جواب که این جوری جواب می‌دهند.

و اگر هم بگوییم که از آن روایت عمار ما نمی‌توانیم الغاء خصوصیت کنیم و بگوییم مقصودش مطلق ظرف بوده. آن سائل از اناء و کوز سؤال کرده و از اناء و کوز جامعش مراد است ولی مقصود بالاخره چیزی است که دارد در خوردن و آشامیدن استعمال می‌شود. معلوم نیست از مطلق ظرف دارد سؤال می‌کند. سوال از این ظرف‌هایی است که این چنین خاصیتی دارند که در اکل و شرب استفاده می‌شوند. خب وقتی این طور شد، مرکن دیگر مشمول اناء نیست، مشمول کوز نیست. مرکن که در خورد و خوراک مصرف نمی‌شود. پس موضوعش اصلاً دو تا است و تباین دارند. یا اگر دست پایین بگیریم، تنزل کنیم، به قول مرحوم محقق شهید صدر مجمل است. ما احراز نکردیم که به مرکن هم بگویند اناء و حرف ایشان از حرف مرحوم محقق خویی یک خرده قوی‌تر است به خاطر این که ایشان عرب است. به ذوق عربی‌اش دارد می‌گوید برای ما روشن نیست که به مرکن هم بگویند اناء. اناء قدر مسلمش همان است که اعدّ للاكل و الشرب یا مقدمه این کار است. مثل قابلمه.

بنابراین اگر محرزیم مثل محقق خویی که مرکن لایسمی اناء، خب آن روایت عمار دیگر نمی‌تواند مبین مراد باشد از روایت محمد بن مسلم و اگر هم باز شک داریم و اجمال دارد مثل مرحوم محقق شهید صدر، باز هم نمی‌تواند مبین باشد. پس این مقدمه ثانیه که می‌خواست از آن استفاده بکند و تعیین بکند این جهت را، تمام نیست.

جواب اشکال اول: (8:12)

خب بعد محقق تبریزی رضوان الله علیه ایشان فرمود به قرینه داخلی که در این روایت وجود دارد از روایت مرکن خصوصیت نمی‌فهمیم یعنی از مرکن بما هو مرکن سوال نشده تا حکم خصوص مرکن را بیان شود. چون امام سلام الله علیه بعد از این که او سؤال کرد که آقا لباسی بولی شده چه کار کنم، چند بار بشورم، چه جوری آب بکشم؟ حضرت علیه السلام فرمود: «اغسله فی المرن مرتین و إن غسلته بماء جارٍ فمرة واحدة». از این جمله بعد که فرمود: «و إن غسلته بماء جارٍ» استفاده می‌شود که حضرت علیه السلام می‌خواهد بفرماید که اگر با آب قلیل می‌شوری دو بار و اگر با آب جای می‌شوری یک بار. حالا آب قلیل ظرفش چیست؟ در صدد این جهت نیست. این دخالتی ندارد. مرکن را از این باب ذکر کردند که تداول دارد، متعارف است که وقتی می‌خواهند لباس بولی را بشورند در طشت می‌شورند. این طشت به خاطر این به زبان امام علیه السلام آمده و فرموده و الا خصوصیتی ندارد. حالا ما سؤال می‌کنیم از مرحوم محقق خویی که این روایت که فرموده «اغسله فی المرن مرتین»، اگر با آب قلیل بخواهیم مثلاً در یک ظرف بشورند، آن جا می‌گویید که مرتین نمی‌شود؟ چون گفته فی المرن مرتین. حالا اگر در

یک چیزی که نامش مرکب نبود خواستند بشورند و یا اصلاً در ظرف نمی‌خواهند بلکه در دست‌شان گرفتند و آب قلیل را می‌ریزند روی آن، آن را شامل نمی‌شود؟ یا این که هر عرفی از این می‌فهمد که آن ظرف موضوعیت ندارد. یعنی اگر با آب قلیل شستی دو بار باید بشوری تا پاک شود. پس بنابراین این روایت مرکب می‌فهماند که در هر ظرفی بشوری، دو بار است و آن ظرف هم پاک است. پس بنابراین این مطلب که در مقام اشکال گفته شد، تمام نیست.

خب این حرف محقق تبریزی رضوان الله علیه مطلب قوی‌ای است و بعید نیست همین جور باشد. منتها حالا یک بحث‌هایی این جا هست که در محل خودش باید بررسی شود. آیا این روایت در همین جا می‌خواهد حکم تمام آب‌ها را بیان می‌کند. آیا این روایت می‌خواهد بگوید اگر با آب ایستا می‌شوری دو بار و اگر با آب روان می‌شوری یک بار. یعنی می‌خواهد آب ایستا و آب روان را در مقابل هم قرار بدهد. این جور می‌خواهد بفرماید، آب ایستا، آب روان؟ آب ایستا کر باشد، چاه باشد، قلیل باشد، دو بار شستن لازم است برای تطهیر فلذا عده‌ای فتوا دادند که در کر هم باید ثوب متنجس به بول دوبار شسته بشود و در مطر هم باید دو بار مگر حالا در مطر به بعض روایاتی که می‌گوید «ما اصابه المطر فقد طه» استفاده کنیم. ولی سوال این است که مفاد چیست؟ آیا آب ایستا و آب غیر ایستا است؟ که اگر این جور معنا کنیم، در ناحیه مرتین آب کر هم داخل می‌شود و چاه هم داخل می‌شود و یا نه مقصود از ماء جاری در عبارت «إن غسلته بماء جار» ماء معتصم است. یعنی آب قلیل و آب معتصم در مقابل هم قرار گرفتند. اگر با آب قلیل می‌شوری دو بار و اگر با آب معتصم می‌شوری که شاه فردش جاری است، یک بار. در حقیقت آب جاری که در روایت فقط نام جاری برده شده، نماد ماء معتصم است. حالا فقه الحدیث این روایت چیست که این‌ها در بحث مطهر مائی بحث شد و جای بحثش آن جا است.

بنابراین حالا این مقدار فرمایش استاد قدس سره این است که ظاهر در روایت این می‌باشد که مرکب در این جا خصوصیتی نداشته باشد و مقصود ظرف است.

این جا حرف‌های دیگری هم هست که دیگر من نمی‌خواهم معطل بکنم.

اشکال دوم: (13:19)

و اما مقدمه اولی:

در مقدمه اولی دو تا مطلب بود. یکی این که از این روایت استفاده می‌شد که این ظرف پاک است. و مطلب دوم این بود که ولی وجه پاک‌ی‌اش مردد است بین این که للانغسال است یا للتبیت. هر دو این‌ها محل کلام واقع می‌شود.

اما این که شما می‌فرمایید از این روایت استفاده می‌شود که ظرف پاک است، سوال می‌شود که به چه دلیل از این روایت استفاده می‌شود که این ظرف پاک است؟ دلیل بر این استفاده چیست؟ اگر به خاطر آن دلالت التزام است یا به خاطر آن اطلاق مقامی است پس این دلیل برگشت به همان دلیل‌ها و دیگر احتیاجی به این بقیه‌ها نداریم. خب دلالت التزام می‌گفت آن هم پاک است. بله مگر شما بخواهید عنوان تبعیت بما هی را اثبات نکنید، نه اصل طهارت را. بله اطلاق مقامی می‌گوید این پاک است و دلالت التزام

هم می‌گوید این پاک است اما حالا وجه پاک‌اش تبعیت است یا چیز دیگری، اطلاق مقامی و دلالت التزام تعیین نمی‌کنند. اگر می‌خواهید از جهت التبعیه حرفیاً بما لها من المعنی الویژه و الخاص بگوید خب له وجه، ولی اصل این که این روایت دلالت می‌کند که این مرکب پاک است، دلیل می‌خواهد. همه اشکالاتی که بعداً در وجوه بعدی می‌گوییم، خب در این جا هم وارد می‌شود. اگر راهی دیگری برای این هست فلیتین و اگر راهش همان است که بعد می‌گوییم، پس همان اشکالاتی که بعداً به دلالت التزام و اطلاق مقامی می‌کنیم، این جا هم وارد می‌شود.

این یک اشکال است که عمده الاشکال در این جا همین است که این که مفروغ دارید می‌گیرید که این طرف پاک است، این ادعای بلادلیل است اگر برگردد به آن وجوه بعدی و اگر هم برمی‌گردد به آن وجوه بعدی و دلیلش آن‌ها است پس اشکالات وارده بر آن، بر این هم هست.

مطلب دوم این است که خب شما می‌گویید امر مردد است بین تبعیت و إغسال. این جا محقق خوبی قدس سره این جوری اشکال کردند. چه چیزی مردد است؟ خب وقتی داریم می‌گوییم إغسال پیدا کرده، دیگر تردد یعنی چه؟ خب این واقعیتی است که بالوجدان داریم می‌بینیم که إغسال دارد پیدا می‌کند. غالباً طرف، ینغسل با آن مغسول پس دیگر تردد نیست. این مسأله در این جا وجود دارد. اصلاً در این جا جای تبعیت نیست. یعنی تشریع تبعیت در این جا لغو است بعد از این که یک وجه آخر واضحی وجود دارد. مثلاً اگر شما لباسی را در آب کر و جاری شستید، آیا درسته آن جا طرح کنید که خب این لباس پاک شد، اما لتبعیت آن جاری یا با شستن به جاری، با غسل به جاری؟ خب معلوم است دیگر به غسل به جاری است. در این جا وقتی آب را شارع مطهر قرار داده و این مطهر دارد در این جا کار خودش را می‌کند، حالا بیاید علیرغم وجود آن مطهر، تبعیت را اعتبار کند؟ وجهی ندارد. خب این دارد شسته می‌شود.

جواب اشکال دوم: (17:13)

خب این اشکال از محقق خوبی قدس سره در صورتی تمام است که ما بگوییم در این جا إغسال بما له من الشرائط در باب تطهیر وجود دارد. این را محرز باشیم. خب در این صورت دیگر وجهی ندارد بگوییم تردد است.

اما کسی این استدلال اول را می‌کند که می‌گوید این که در همه جا شرایط انغسال وجود دارد، ناتمام است. این جور چیزی نیست و وجداناً هم نیست. چون عرض کردیم وقتی که در مرکب لباسی را می‌شورند، لباس را می‌گذارند در مرکب و بعد آب را وارد می‌کنند و بعد چنگ می‌زنند و بعد این آب را می‌خواهد خالی کند. خب یک دفعه از این طرف خالی می‌کند پس این بخش جداری طشت منتجس می‌شود. دفعه دوم از همان طرف اول شاید آب را بیرون نریزد بلکه ممکن است از آن طرف بیرون بریزد. یا دفعه اول آب فراوان مثلاً دو لیتر آب ریخت روی این لباس و سطح آب در آن طشت تا کجا بالا آمد و دفعه دوم آب کم مثلاً یک لیتر ریخت روی این لباس و آن آب تا آن سطح بالا نمی‌آید. چنگ که می‌زند آب ترشح می‌کند و یکی می‌پرد آن طرف و یکی می‌پرد این طرف و دفعه دوم که می‌شورند شاید آب آن طرف‌ها نپرد. همین مشکله‌ای که در لباس‌های ماشینی هست. یک وقتی یک کسی به من گفت بیا ببین و وقتی به آن ماشینی که او داشت نظر اندختم

دیدم که این آب می‌پرد این جا، می‌پرد آن جا ولی بعداً آبی که وصل به آب کر می‌شود تا آن سطح بالاها نمی‌آید. و وقتی قطع می‌شود اتصالش به شیر آب به کر، آن قطره‌هایی که آن جا پریده همین طور می‌آید پایین. پس بنابراین این جوری نیست که ما بگوییم محرزیم که تمام ظرف و همان جاهایی که متنجس شده بوده است شسته می‌شود و آب بعدی می‌گیرد آن را. بنابراین کسی که به این اولی استدلال می‌کند آن فرمایش شما را که می‌فرمایید معمولاً ظرف هم منگسل می‌شود، قبول ندارد.

نتیجه: (20:15)

پس عمده در اشکال، همان اشکال اول است که شما این را که مسلم گرفتید اول الکلام است.

بررسی تقریب دوم: (20:28)

تقریب دوم این بود که صحیح محمد بن مسلم دلالت می‌کند بر طهارت و اگر وجه طهارت انغسال باشد تعارض می‌کند با روایت عمار چون روایت عمار می‌گوید سه بار لازم است و صحیح محمد بن مسلم می‌گوید دو بار کفایت می‌کند. اما اگر وجه طهارت در صحیح محمد بن مسلم از باب تبعیت باشد، خب با روایت عمار معارضه نمی‌کند. و در یک حدیث اذا دار الامر بین این که حمل بشود به معنایی که معارض پیدا می‌کند و یا معنایی که معارض پیدا نمی‌کند فالأولی این است که حمل کنیم به آن معنایی که معارض ندارد. بنابراین می‌گوییم طهارت در صحیح محمد بن مسلم از باب تبعیت فرموده شده.

اشکال اول: (21:30)

این بیان هم دو اشکال دارد. یکی این که این کبری، کبرای تمامی نیست که اذا دار الامر بین دو معنا، تعارض موجب بشود که رفع ید کنیم از آن معنا و حمل کنیم بر آن معنایی که موجب تعارض نمی‌شود. یک چنین قاعده‌ای وجود ندارد لاشریعه و لا عقلیه و لا عرفیه. این‌ها مثل استحساناتی است که در بعضی ذهن‌ها آمده و گفته می‌شود. مثل اذا دار الامر بین التخصیص و التخصص اصل تخصص است فراراً عن التخصیص. خب این جا هم همین جور است. این‌ها ملاک تمامی ندارد. پس این کبری خودش تمام نیست.

اشکال دوم: (22:16)

علاوه بر این که آن عمده الاشکالی که در تقریب اول بود، در این جا هم هست. به چه دلیل می‌گویید مسلم است که این ظرف پاک است؟ آیا به خاطر وجوه بعدی می‌گویید یا وجه آخری است. اگر به خاطر وجوه بعدی است که اشکال خواهیم کرد و وجه آخر هم که لم یبین. بنابراین تقریب ثانی هم تمام نیست.

بررسی تقریب سوم: (22:41)

تقریب سوم این بود که این طهارت مغسول که دیگر لاکلام فیه. چون حضرت علیه السلام فرمود: «اغسله مرتین» یعنی دیگر پاک می‌شود. این طهارت مغسول به دلالت الالتزامیه دلالت می‌کند بر طهارت آن ظرف. چرا؟ چون بین طهارت این مغسول و طهارت ظرف نمی‌شود انفکاک قائل بود و الا إنجرّ به نجاست این مغسول ثانیاً. چون ظرف اگر نجس باشد خب این لباس به ملاقات با آن باید دوباره متنجس بشود. بنابراین طهارت این لباس یدّل بر طهارت آن ظرف. شبیه آن چه که دلالت می‌کرد در باب انقلاب. ما یدّل علی طهارة الخمر المنقلب خلاً، گفتیم یدّل به دلالت التزام که آن ظرف هم پاک است. در این جا هم ما یدّل علی طهارة المغسول فی المرن، یدّل به این که آن مرن هم پاک است و الا لإنجرّ به این که آن لباس دوباره نجس باشد.

این وجه هم محل اشکال است.

اشکال اول: (24:14)

اولاً لازم نیست مرن پاک باشد تا این محذور لازم نیاید. اگر آن مرن نجس باشد ولی منجّس نباشد باز هم مسأله حل است. بنابراین بعد از طهارت مغسول جامع احد الامرین برای ما روشن می‌شود که یا آن مرن پاک است و یا اگر پاک نیست، منجّس نیست.

اشکال دوم: (25:59)

ثانیاً آن چیزی که لازمه‌ی طهارت آن مغسول هست، طهارت کل آن طشت نیست بلکه همان جاهایی است که این طشت بر آن واقع است. آن باید نجس نباشد. اما جداره‌های بالای طشت که این لباس با آن تماسی ندارد فضلاً از پشت طشت، این‌ها چرا پاک باشد. شما اگر یادتان باشد مرحوم محقق خویی نقل کردند عن بعض معاصریه که ظاهراً محقق ایروانی است، که ایشان در همان ظرف خمیری که خلّ شده فرموده که از سر آن بستو یا آن ظرف نباید خالی کنی خمر را. چون آن بالا که ملازمه ندارد پاک شدنش. باید تهش را یا کنارش را سوراخ کنی و از آن جا بیرون بیاورد. ملاقه هم داخل بکنی، یک ذره می‌آید بالا و نجس می‌کند.

سؤال: ...

جواب: چون آن که ملازمه دارد چه مقداره؟ شما از راه ملازمه می‌خواهید بگویید.

خب ایشان در آن جا جواب دادند به این که این، خلاف سیره است. بله اگر به سیره بخواهیم تمسک کنیم درسته چون چه کسی می‌آید آن ظرف را بشکند یا پایش را سوراخ بکند. اما در این جا که این حرف‌ها نیست. این مشکله در این جا که نمی‌آید. خب همان ظرف تا این جا پاک است اما حالا آن جداره‌ها و آن بالاها هم باید پاک باشد؟

سؤال: ...

جواب: بله، مگر کسی ادعای عدم قول به فصل بکند. بگوید فصلی فقهياً نیست. و یک اجماع مرکب که ترکیب می‌کند بین یک فتوای فعلی و یک فتوای تعلیقی، درست نماید. یعنی خب عده‌ای که می‌گویند آن ظرف کلاً پاک است. این فتوای فعلی این عده. یک عده دیگر می‌گویند نجس است، اما آن‌ها می‌گویند اگر ما قائل باشیم به این که این جایش پاک است، بقیه‌اش را هم می‌گوییم پاک است. الان فتوا نمی‌دهیم و می‌گوییم کلش نجس است ولی یک فتوای تعلیقی دارند که اگر طهارت بعضی از طشت برای ما مسلّم شد، می‌گوییم دیگر کلش پاک است. این می‌شود اجماع مرکب. یعنی مثلاً صدتا فقیه داریم و ترکیب می‌کنیم بین پنجاه فقیهش که می‌گوید پاک است. پنجاه فقیه دیگر می‌گوید نجس است اما آن پنجاه تایی که الان می‌گوید نجس است، یک حرفی دارد. می‌گوید اگر ما بعضی این جاها را می‌گفتیم پاک است، بقیه‌اش را هم می‌گفتیم پاک است.

سؤال: ...

جواب: نه، اگر آن‌ها این تعلیق را داشته باشند. می‌گویند ما جازیم که در شرع تفصیل نیست. اگر آن جای این لباس را مثلاً گفتی پاک است، دیگر بقیه‌اش هم پاک است.

فتوای آن‌ها این است، فتوای این‌ها هم این است. حالا این جایش را به دلیل فهمیدیم که باید حتماً گفت پاک است چون لازمه‌ی ادله طهارت مغسول این است که حداقل آن جای این لباس پاک باشد. وقتی این را فهمیدیم، به برکت حرف آن‌ها که می‌گفتند اگر یک جایش پاک باشد، ما هم می‌گوییم بقیه هم پاک است و به برکت حرف آن‌ها که می‌گویند همه‌اش پاک است، می‌گوییم پس همه‌اش پاک است. آن مقداری که این لباس بر آن قرار دارد به واسطه روایت می‌گوییم و مازادش را به واسطه جمع بین فتوای این‌ها و فتوای آن‌ها می‌گوییم.

منتها اشکال سر همین است که چنین مطلبی ادعا است. کجا گفتند چنین چیزی را تا این که ما بیایم جمع بین این دو تا مطلب بکنیم. این‌ها ادعا است، نه چیزی که دلیل داشته باشد و مستند باشد.

اشکال سوم: (29:54)

اشکال دیگر در این دلالت التزام همان چیزی است که در جواب حاج آقا رضا همدانی قدس سره عرض می‌کردیم و بارها تکرار کردیم و آن عبارت است از این که خب شما بخواهید بگویید این ظرف پاک است با فرض عدم انغسال، این معنایش تبعیت است. و گفتیم خود تبعیت امر غریب عرفاً به همان توضیحاتی که دادیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم. بنابراین لزوم بین طهارت مغسول و طهارت طشت بالتبعیه وجود ندارد. در مثل انقلاب اگر می‌گوییم به خاطر سیره است، به خاطر این که می‌بینیم تعاملون معه معامله الطاهر. اما در این جا فرض این است که ما می‌خواهیم به دلالت التزام این روایت استدلال کنیم نه به سیره. و سیره هم حالا اشکالاتش این است که سیره برای ما محرز نیست که در این جا وضعش چه جوری است.

بررسی تقریب چهارم: (31:17)

تقریب چهارم اطلاق مقامی به شیوهی مرحوم محقق حکیم و بعض بزرگان دیگر بود که فرمودند در این روایات امام علیه السلام که فرمود: «اغسله فی المَرکن مرتین»، بعد نفرمودند مَرکن را بعد برو آب بکش. با این که مقام، مقام تنبیه بود. اگر لزوم داشت باید این جا می فرمودند. پس اطلاق مقامی دلالت می کند بر طهارت مَرکن.

بر این اطلاق مقامی هم خب وجوهی از مناقشات هست.

اشکال اول: (32:04)

مثل مرحوم محقق خویی می فرماید که اطلاق مقامی در این جا نداریم. چرا؟ چون خب این ها ینغسل و دیگر حضرت علیه السلام برای چی بگویند برو آب بکش. خب آب کشیده می شود خود به خود. پس طبق نظر ایشان اطلاق مقامی غلط است به خاطر این که ایشان این موارد را می فرماید عادتاً انغسال قهری وجود دارد. پس یک مطهر قهری این جا هست لذا لازم نیست امام علیه السلام بفرمایند برو آب بکش.

این جوابش همان است که گفتیم که این انغسال قهری درست نیست.

اشکال دوم: (32:41)

جواب دومی که از این داده شده است فرمایش مرحوم محقق شهید صدر است. ایشان فرموده که معمولاً یا غالباً در این ظرف هایی که لباس یا چیز دیگری را در آن می شورند، خود عین نجس برخورد نمی کند با مَرکن و ظرف بلکه متنجس با مَرکن و ظرف برخورد می کند. و متنجس می شود واسطه اول و مَرکن می شود واسطه دوم و واسطه دوم نجس است ولی منجّس نیست و این مشکلی درست نمی کند. لباس هم نیست که بخواهند در آن نماز بخوانند. یا بدن شان نیست که بدن مصلی باید پاک باشد. طشت است. طشت نجسی است که چیزی را هم نجس نمی کند. خب برای چه امام علیه السلام بگویند برو آب بکش. پس لعل سکوت امام علیه السلام برای خاطر این جهت باشد.

«مضافاً الی أنَّ الغالب فی المَرکن کونه متنجساً ثانیاً. فلعل السکوت عن تطهیره بهذا الاعتبار.» [1]

خب این هم مطلب خوبی است منتها اگر این مبنا را ما قبول کنیم. بگوییم متنجس ثانی منجّس نیست و الا کسی که به حسب ادله می گوید متنجس ثانی هم منجّس است، خب آن قرینه می شود بر این که این راه وجه تمامی نیست برای این که امام علیه السلام بخواهد سکوت کند.

اشکال سوم: (34:55)

جواب دیگر این هست که در این جا بحث مرکن است. به قول شیخنا الاستاد حائری قدس سره که در مغسل میت مثل سده و آن چیزی که روی آن میت را می‌شورند فرمود ما نمی‌دانیم آن وقت‌ها رسم چه بوده. شاید میت را غسل می‌دهند و بعد می‌روند آن را کنار می‌گذارند لذا در زندگی نمی‌آید. خب در این جا هم آن لباس پاک است ولی ممکن است طشت نجس باشد. و اگر حالا طشت نجس بماند چه می‌شود؟ خب می‌گذارند کنار مثلاً در همان رختشورخانه‌شان می‌گذارند و دوباره که می‌خواهند لباس را بشورند می‌روند همان جا لباس را می‌شورند. چه لزومی دارد که بگوئیم مقام مقامی است که اگر نجس است و احتیاج به تطهیر دارد برای پاک شدنش، امام علیه السلام در این جا باید بفرماید. چه لزومی دارد.

سؤال: لباس بعدی‌اش را که پاک است و برای تمیز شدن در آن طشت می‌اندازد، نجس می‌کند.

جواب: با همان یک بار شستن تطهیر می‌شود مثل این که شما دست پاک و نجس را کنار هم می‌گذارید و آب می‌کشید.

سؤال: مگر دو بار شستن لازم نیست؟

جواب: نه، بولی باشد دو بار است. اگر خونی باشد یک بار است. منی‌ای باشد یک بار است. بول خصوصیت دارد. آن هم تازه بول آدمی، نه مثلاً بول گربه. دو بار شستن در آن‌ها معلوم نیست.

پس بنابراین امام علیه السلام سکوت فرمودند و چیزی نفرمودند برای این که طوری نمی‌شود. در زندگی که نیست بلکه هم کنار است. به خصوص که حضرت علیه السلام مرکن را فرمودند و چیزهای دیگر که نگفتند. شما بگوئید لعل برود در مثل قابلمه بشورد و بعد در قابلمه می‌خواهد غذا درست بکند. خب حضرت علیه السلام که نام آن را نبردند که حالا لازم باشد بفرمایند. مرکن را گفتند و مرکن هم این جوری است.

خب این هم باز تضعیف می‌کند اطلاق مقامی را یعنی بگوئیم که در این جا مقام مقامی است که امام علیه السلام باید می‌فرمود.

اشکال چهارم: (37:26)

علاوه بر این‌ها امر آخر این است که اطلاق مقامی در کجاست؟ در جایی است که غفلت وجود داشته باشد. و الا اگر غفلت ندارد بلکه توجه به ضوابط قبل دارد، امام علیه السلام می‌تواند اتکاء روی همان حرف‌های قبل بکند و دیگر لازم نیست همه چیز را مکرراً بفرماید. خب قبلاً تعلیم داده و در این جا محمد بن مسلم است که فقیه است. لعل این را وقتی که سؤال کرده خیلی آدم ملایی شده بوده. امام علیه السلام خب لازم نمی‌دانند همه چیز را به او بگویند. بله یک وقت، یک کسی می‌آید سؤال می‌کند و طرف سؤال یک آدمی است که مسأله ندان است، جاهل است، اگر به او نگوئی در خلاف واقع می‌افتد،

خیلی خب، اما محمد بن مسلم است و بقیه چیزهایش را هم خودش می‌داند. و ثانیاً حالا اگر صرف نظر از محمد بن مسلم هم بکنیم، این غفلت عمومی در این موارد محرز نیست بعد از این که این قدر گفته شده که هر چیزی ملاقات با نجس کند یتنجس و هکذا. خب ضوابطش هم گفته شده. در هر جا که همه ضوابطها را تکرار نمی‌کنند. این جا از آن جاهایی نیست که ما بتوانیم احراز کنیم غفلت عمومی وجود دارد. پس از دو جهت مشکل دارد. یکی این که ذات مسأله جوری نیست که این غفلت عمومی وجود داشته باشد. دوم این که شخص سائل در این جا محمد بن مسلم است و به خاطر شخص هم نمی‌توانیم بگوییم غفلت وجود دارد.

بررسی تقریب پنجم: (39:14)

تقریب پنجم راه آقای حائری بود که ما در این جا تشکیک می‌کردیم که در مقام بیان هست یا نه؟ هنر بیان ایشان این است که می‌خواهد در مقام بیان نبودن را درست کند. ایشان فرمود چون ملازمه دارد حکم این مغسول با آن مرکن و ظرف. حالا که ایشان در مقام بیان حکم این موضوع آمدند، عرف می‌گوید در مقام بیان آن هم یکی هم هستند که اگر حکمی دارد بگوید. و چون راجع به مرکن چیزی نفرموده معلوم می‌شود حکمی نیست.

اشکال اول: (40:00)

خب ما در این فرمایش ایشان اشکال کردیم قبلاً کبرویاً و صغرویاً.

اشکال دوم: (40:05)

خود ایشان در این جا یک مناقشه‌ای دارد. می‌گوید آن حرف ما این جا نمی‌آید. چرا؟ به همان نکته‌ای که در آن قبل بود. می‌فرمایند چون خیلی وقت‌ها این ظرف، این مرکن شسته می‌شود به همراه شستن آن مغسول. و چون خیلی وقت‌ها شسته می‌شود، در این جور موارد ما احراز نکردیم که عرف حکم کند که حالا چون مولی در مقام بیان آن موضوع است، مولی در مقام بیان این هم هست. چون این غالباً شسته می‌شود، دیگر ضرورت ندارد ما در باره این هم حرف بزنیم یا عرف بگوید ضرورت دارد مولی حرف بزند. پس از این کلامش استفاده می‌شود که آن قانون در نظر ایشان یک قید دارد. باید مورد ابتلاء باشد و غفلت باشد آن مورد غفلت و منظور امام علیه السلام هم غالباً محقق نمی‌شود. اما اگر غالباً محقق می‌شود چون غالباً شسته می‌شود، در این جا احراز نمی‌کنیم که حالا که در مقام آن هست، در مقام این هم هست.

«فبناء العقلاء على كونه في مقام البيان في ما يكون المقصود حاصلًا في الغالب غير واضح.» [2]

بناء عقلاء بر این که مولی در مقام بیان است در آن جایی که مقصود غالباً حاصل است، غیر واضح است. و این جاها معمولاً شسته می‌شود.

همانطور که قبلاً گفته شد قبول نداریم که مرکن و ظرف غالباً شسته می‌شود.

نتیجه: (41:48)

فتحصل مما ذکرنا که ما برای طهارت این مرکن یک دلیل تام و تمامی نتوانستیم پیدا کنیم
مگر کسی ادعای سیره بکند. و الله العالم
و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج 2، ص: 182

[2]. شرح العروة الوثقی (للحائری)، ج 2، ص: 390